

بیمه‌های بیمه

واشک منورهادر فرات اینار

مجموعه شعر، برای نوجوانان



تصویرگر: ابو الفضل مکارسانی

سروده: محمد حسین صادقی

ISBN-964-91397-6-1

شابک: ۹۶۴-۹۱۳۹۷-۶-۱

بچه های سیمرغ

و اشک منورها در فرات ایثار

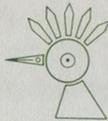
سروده: محمد حسین صادقی

انتشارات همد

پاییز ۷۶

فهرست اشعار

- | | |
|---------------------------------|-------------------------------|
| ۲۴- یاد دیروز بخیر ----- ۲۷ | ۱- بچه های سیموغ ----- ۵ |
| ۲۵- جنگ اما زیباست ----- ۲۸ | ۲- رنگین کمان درد ----- ۶ |
| ۲۶- کاروان سرخ ----- ۲۹ | ۳- پهلوان پنبه ها ----- ۷ |
| ۲۷- تاریخ جانباز ----- ۳۰ | ۴- سینه خیزی تا خدا ----- ۸ |
| ۲۸- مردان پا برهنه ----- ۳۱ | ۵- مشق شب ما ----- ۹ |
| ۲۹- ستون ایثار ----- ۳۱ | ۶- قهر با خدا ----- ۱۰ |
| ۳۰- یادگار شهیدان ----- ۳۲ | ۷- لاله یعنی آفتاب ----- ۱۱ |
| ۳۱- دنیا کمک کرد ----- ۳۳ | ۸- کربلا تکرار شد ----- ۱۲ |
| ۳۲- معمای جانباز ----- ۳۴ | ۹- باز باید شد شهید ----- ۱۳ |
| ۳۳- جنگ فراموشی ----- ۳۵ | ۱۰- مثل منورها ----- ۱۴ |
| ۳۴- انقلاب سنگ ----- ۳۶ | ۱۱- آن اتفاق افتاد ----- ۱۵ |
| ۳۵- فانوس دانش ----- ۳۷ | ۱۲- آتش ادامه دارد ----- ۱۶ |
| ۳۶- سریال کوله پشتی ----- ۳۸ | ۱۳- بلندتر از دماوند ----- ۱۷ |
| ۳۷- سلاح زهرا ----- ۳۹ | ۱۴- در کلاس ایثار ----- ۱۸ |
| ۳۸- خاطرات آهوها ----- ۴۰ | ۱۵- چغیۀ خاطرات ----- ۱۸ |
| ۳۹- بهار در زمستان ----- ۴۰ | ۱۶- سوره فیل ----- ۱۹ |
| ۴۰- لاله عباسی ها ----- ۴۱ | ۱۷- جاسوس ----- ۲۰ |
| ۴۱- دیو در تل آویو ----- ۴۲ | ۱۸- شهر نور ----- ۲۱ |
| ۴۲- آن درد بی نشانه ----- ۴۳ | ۱۹- آثار جبهه و جنگ ----- ۲۲ |
| ۴۳- شبگرد کهکشانشها ----- ۴۴ | ۲۰- پرواز جعفر ----- ۲۳ |
| ۴۴- پروانه ها می سوزند ----- ۴۵ | ۲۱- کربلای فرهنگ ----- ۲۴ |
| ۴۵- توشیبهی به شهید ----- ۴۶ | ۲۲- لحظه سبز ----- ۲۵ |
| ۴۶- فردای آفتابی ----- ۴۶ | ۲۳- جهاد اکبر ----- ۲۶ |



انتشارات هدهد

نام کتاب : بچه های سیمرغ و اشک منورها در فرات ایثار

نویسنده: محمدحسین صادقی

تصویرگر و صفحه‌آرا: ابوالفضل نگارستانی

حروفچینی: هدهد

لیتوگرافی و چاپ: حافظ شیراز، ۳۰۶۰۸۹

تعداد: یکصد هزار نسخه

چاپ اول: پائیز ۷۶

ISBN 964-91397-6-1

شابک: ۹۶۴-۹۱۳۹۷-۶-۱

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شیراز: فلکه گاز - خیابان خاکشناسی - چاپخانه حافظ - انتشارات هدهد



بچه های سیمرغ

دیگر نخوان برابیم
اشعار بچه گانه
دیگر بس است با ما
گفتار کودکانه

دیگر بس است با ما
اینگونه قصه گفتن
آن قصه ها که هستند
تنها برای خفتن
آن قصه ها عزیزند
حتی برای ماها
اما خبر ندارند
از ماجرای ماها

ما بچه های سیمرغ
با آتش آشنائیم
آنکس که شد تولد
در خاکریز، مائیم

ما بچه های ایران
رزمنده و زرنگیم
فرهنگ ما نبرد است
«فهمیده» های جنگیم

اینک که باز دشمن
بر ما زده شبیخون
دنیا در آتش و فقر
جان می سپارد اکنون

اشعار خواب آور
دیگر نمی پسندیم
شعری بخوان که با آن
پیمان خون ببندیم

رنگین کمان درد



رنگین کمان زیباست
در چهرهٔ یک مرد
تو دیده ای آیا
رنگین کمان درد؟

رنگین کمان در روز
تشکیل می گردد
با آفتاب و آب
تکمیل می گردد

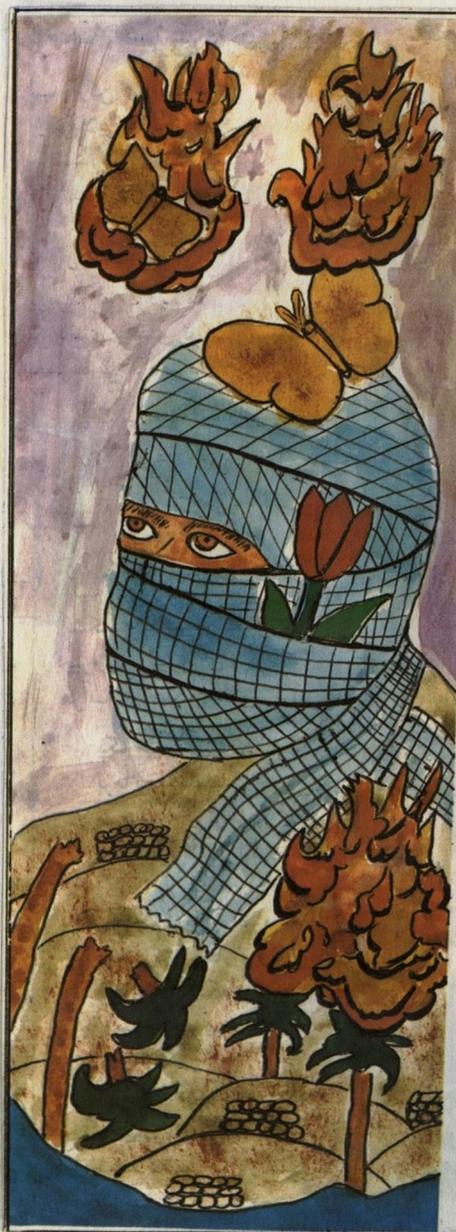
رنگین کمان در شب
زیباتر از روز است
با آنکه پنهان است
پیداتر از روز است

رنگین کمان در شب
ترکیب صد درد است
سرخ است مثل تب
یا مثل غم، زرد است

در خانه، ما، هر شب
رنگین کمان داریم
از نان و دود و خون
صد داستان داریم

بابای جانبازم
آئینهٔ درد است
می گوید ای فرزند
نامرد، بی درد است

ارث از «علی» دارد
این لالهٔ شبگرد
بر صورتش پیداست
رنگین کمان درد



پهلوان پنبه ها

دشمن از نوزده طبل یک جنگ
جنگ زیبای افسانه سازی
می تراشد هزاران ستاره
در تب ورزش و فیلم و بازی

تا بگوید که صلح و شجاعت
هست در این جهان، پیشه ما
تا بگوید که دنیاست محتاج
بر زر و زور و اندیشه ما

از شکستی که خوردند در جنگ
عقده ای در دل دشمنان است
راه جبران آن عقده ها، با
شعر و افسانه و داستان است

پهلوان پنبه های خیالی
قهرمانند، اما دروغند
گرچه در ذهن مردم همیشه
پهلوان پنبه ها، پرفروغند

ای ابرمردهای حقیقی
ای دلیران ایران و اسلام
دشمنان، قهرمان می تراشند
تا شماها بمانید گمنام

بت شکن های دریادل ما
گر که گمنام باقی بمانند
پهلوان پنبه های خیالی
فاتح قلبهای جهانند

سینه خیزی تا خدا

لب بازکن ای قصه گو
از کربلایی ها بگو
ما تشنه ایم، و آب: تو
با تشنه از دریا بگو

بی آب اگر باشی دگر
پژمرده می گردیم ما
بی دلنوازی های تو
دلمرده می گردیم ما

ما آب می خواهیم و تو
سرچشمه پیدا کرده ای
اما برای یافتن
آئینه اهدا کرده ای

آئینه ای در سینه ات
بشکسته با سنگ عطش
پیروز اما گشته ای
بر آب در جنگ عطش

یک خیمه آتش، در دلم
برپا نموده تشنگی
از چشمه کوثر بده
یک قطره آب زندگی:

یک خاکریز خاطره
یک ترکش ایثار و وفا
یک چغیه اشک و معجزه
یا سینه خیزی تا خدا

از هر چه می خواهی بگو
تا جان خود اهدا کنم
شاید که من هم در شبی
سرچشمه را پیدا کنم





مشق شب ما

با ما نزن حرف
مثل عروسک
ما می شناسیم
انواع موشک

ماقطره هستیم
رهبر چو دریاست
مشق شب ما
گفتار «آقا» است

ما بچه هائی
معنی شناسیم
چون با بزرگان
در یک کلاسیم

ما بچه هائی
دشمن شناسیم
با جان نثاران
ما همکلاسیم

ما با شهیدان
همسایه بودیم
در درس ایشار
همپایه بودیم

هرچند، بیزار
از اسم جنگیم
لازم اگر شد
یار تفنگیم

قهر با خدا



شهر ما افتاده بود
در فساد و منجلاب
روح و جسم او نجس
لایق صدها عذاب

روح این شهر نجس
در لجن ها غرق بود
آن لجن ها هدیه از
جوی غرب و شرق بود

ظاهرش زیبا ولی
باطنش گندیده بود
ظاهرش خندان ولی
باطنش غمدیده بود

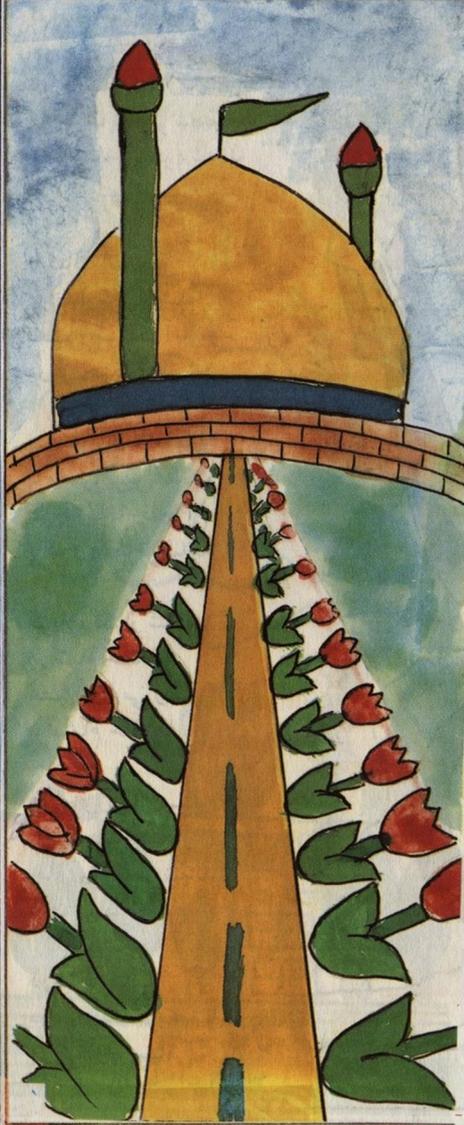
شهر در خوابی عمیق
خفته بود و مرده بود
دزد هم با حوصله
گنجشانش را برده بود

بی حجابی و فساد
فخر هر شهزاده بود
هر که چادر داشت، او
یک عقب افتاده بود

روح طاهر جرم بود
طبق حکم دزد شهر
شهر باید بیشتر
با خدا می کرد قهر

او نمی شد پاک با
خاک و آب و آفتاب
چاره اش حتی نبود
هفت دریای گلاب

لاله یعنی آفتاب



روح این شهر نجس
پاک شد با انقلاب
خون پاکان، پاک کرد
روح شهر فاضلاب

شهر سرد خفته ها
گشت بیدار از خروش
نغمه «لیک» ها
باز می آمد به گوش

لاله طاهر کرده بود
شهر پر نیرنگ را
چون که با خون شسته بود
لکه های ننگ را

شهر خفته، آشتی
کرد از نو با خدا
مسجد و چادر، شدند
سنگر آلاله ها

گرچه در پهنای شب
لاله ها پرپر شدند
تا سحر، رسواگر
دزد غارتگر شدند

خون لاله، روشنی است
لاله یعنی آفتاب
دزد می ترسد ز نور
نور یعنی انقلاب

دزد آمریکا، ز شهر
چون طلبکاران گریخت
آنطرف، در پشت مرز
طرح جنگی تازه ریخت

کربلا تکرار شد



جنگ دزدان پلید
با خیانت شد شروع
آفتاب انقلاب
کرد در آتش طلوع

مرزها شد پایمال
کوچه ها شد پر شهید
«نخل ها، بی سر» شدند
سر و آزادی خمید

تا کتاب انقلاب
در مدارس باز شد
بمب و موشک آمد و
درس جنگ آغاز شد

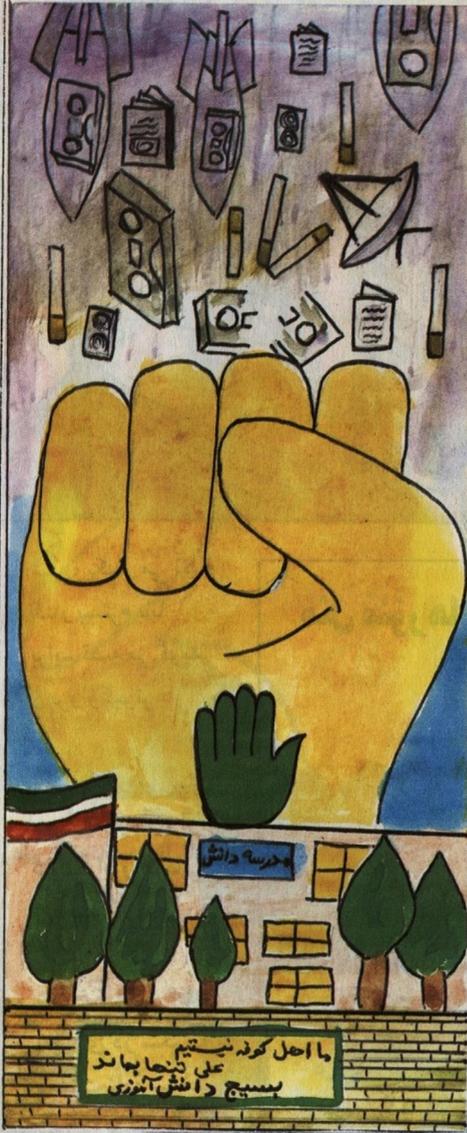
صد هزاران لاله، باز
با وضو، پرپر شدند
کوچه ها با چلچراغ
پاک و طاهر تر شدند

کربلا، تکرار شد
در تمام خانه ها
عطر آنجا می رسید
بر مشام خانه ها

غولهای پولدوست
باز، کردند احتکار
چاق و فربه تر شدند
با طلا و با دلار

در نبرد آفتاب
دزد آمریکا گریخت
در تل آویو سیاه
باز، طرحی تازه ریخت

باز باید شد شهید



جنگ فرهنگی به پاست
بی صدا در شهر ما
دامها گسترده اند
دزدهای بی حیا

شهر، دارد می شود
در لجن ها باز غرق
می شود از نو نجس
از نوک پا، تا به فرق

روح و جسم شهر ما
گشت طاهر با شهید
آه، اما می شود
باز، ناپاک و پلید

این شیخون، جدی است
فرصت تمثیل نیست
شعر خواب آور، بجز
شعر اسرائیل نیست

نوجوانان وطن
یا چنان «فهمیده» اند
یا که دام دزد را
دور خود پیچیده اند

دام دشمن چیست، جز
تنبلی، سازش، فساد
یا که خون لاله را
گم گمک، بُردن زیاد

باز باید شد شهید
در نبرد وسوسه
یا «علی» آماده ایم
در بسیج مدرسه



شبی یکبار می جنگم
کنارش در خط آتش
به یاد هر گل پرپر
به قلبم می خورد ترکش

شبی یکبار می جوید
گلی در کربلا بابا
فراشی اشک می ریزد
به یاد خیمه ها بابا

شبی صدبار می سوزد
دلش مثل مُنوره‌ها
که مین فتنه نگذارد
عدو در قلب معبرها

مثل مُنوره‌ها

۱۴

شبی، یکبار می آید
کنار بسترم بابا
برایم قصه می گوید
ز پرواز کبوترها

شبی یکبار می بینم
دو دریا در نگاه او
شود آرام و طوفانی
زلیخند و زآه او

شبی یکبار می افتد
شهیدی در سکوت من
وصیت نامه سرخش
شود درس قنوت من



آن اتفاق
افتاد

۱۵

آرش نهاده تیری
در چله کمانش
داده تمام نیرو
بر دست و بازوانش

می داند او که این تیر
دارد بها فراوان
هر جا فرود آید
آنجاست مرز ایران

افسانه بود آرش
از آنچه مانده در یاد
در انقلاب، اما
آن اتفاق، افتاد

صدها هزار عباس
صدها هزار آرش
جان داده اند در مرز
در جنگ دیو سرکش

آرش چو اتفاقی
افتاد بر دماوند
اما، به ناز، می زد
بر روی مرگ، لبخند

می داند او که این هست
پرتاب آخرین تیر
می میرد آرش آرام
بعد از خروج این تیر

پرواز کرد آن تیر
تا سرزمین توران
شد آرش کمانگیر
مشکل گشای ایران

آتش ادامه دارد...



آتش ادامه دارد
در کوچه های ایثار
در آتش ایستاده
یک لشکر علمدار

ترکش ادامه دارد
بر سینه های این شهر
بشکسته سنگ دشمن
آئینه های این شهر

خنجر ادامه دارد
بر شانه های زخمی
از شمع یادگارانند
پروانه های زخمی

سنگر ادامه دارد
در کوی جان نثاران
در ذهن کوچه جاری است
هر شب گلوله باران

فرمان ادامه دارد
در جبهه «ولایت»
عباس ها شنیدند
فرمان استقامت

بلندتر از دماوند

بابا تو کوه صبری
چون صخره‌ها، ستبری
یا همنشین خورشید
یا بوسه گاه ابری

ای قلّه سرافراز
ای لاله پر از راز
ای کوه سرخ در بند
آزاده‌ای و جانباز

در برگریز ایمان
در خشکسال زندان
در سینه پروراندی
گلبوته های قرآن

هر شب شکنجه دیدی
صد ناسزا شنیدی
اما حماسه ای سبز
هر لحظه آفریدی

بودی اسیر و آزاد
زخمی، ولیک، دلشاد
در دامن تو ای کوه
دشمن به خاک افتاد

اینک بزن تو لبخند
ای کوه پای در بند
ای افتخار ایران
ای برتر از دماوند



حقیه خاطرات

من یادگار
دوران جنگم
من راز دار
مردان جنگم
من با شهیدان
همراه بودم
از عشق آنها
آگاه بودم
جانباها را
بوسیده بودم
از زخم آنها
گل چیده بودم
اول کسی که
بر زخم خونبار
گلبوسه میزد
من بودم ای یار
وقتی شهیدی
تنهای تنها
می خفت در خون
در خاک و دریا
من می شنیدم
نحوای او را
می دیدم اندم
مولای او را
من کربلا را
کردم زیارت
هم در شهادت
هم در اسارت
در سینه دارم
یک بینهایت
اشک و مفاجات
پند و وصیت

در کلاس ایثار

پدرم چون دریاست
ساده و پاک و صبور
پدرم چون کوه است
کوه ایثار و غرور
پدرم ، چون جنگل
سبز و پر امید است
مهربان و پر نور
پدرم ، خورشید است
در شب تیره جنگ
در شب آتش و دود
پدرم ، جانش را
به خدا ، هدیه نمود
در کلاس ایثار
پدرم ممتاز است
سر بلند است چو کوه
پدرم جانباز است

✽ نقل از مجموعه شعر (جانباز کوچک)



سوره فیل

گرچه شیطان بزرگ
بمب و موشک دارد
گرچه مثل «صدام»
صد عروسک دارد

مانداریم هراس
از کسی در دنیا
چون خدائی داریم
قادر و بی همتا

در طبس شد تفسیر
باز هم سوره فیل
خوار شد امریکا
گیج شد اسرائیل

منشأ هر فتنه
در جهان ، امریکاست
هر کجا باشد او
جنگ و آتش برپاست

این جهانخوار پلید
دشمن قرآن است
چونکه قرآن بزرگ
حامی انسان است

جنگ ما پیوسته
جنگ با امریکاست
چونکه آن اهریمن
دشمن دین خداست



جاسوس

گاه اسرائیلی است
می زند در صف ، جلو
گاه امریکائی است
می کند حقی و تو

یا که شاه خانه است
یا یزیدی در محل
یا که صدام کلاس
یا که شمیری در عمل
کشتن جاسوس دل
یک جهاد اکبر است
فرق ما با دشمنان
در همین یک سنگر است

تا خدا در قلب ماست
از ملائک برتریم
گر که فکر بد کنیم
از شیاطین بدتریم

یک نفر در قلب من
یک نفر در قلب تو
آیه های عشق را
می کند دائم و تو

یک نفر در قلب ما
امر بر بد می کند
راه را بر نور حق
دم به دم سد می کند
او که در قلب من است
هست شیطان درون
می کشاند عقل را
سوی شیطان برون

او که در قلب من است
هست جاسوس سیا
او ستون پنجم است
در سپاه عقل ما



شهر نور

هر کس نبیند
این نورها را
حتماً ندارد
یک قلب بی‌نا
آن کوردلها
بانور قهرند
آنها نقاط
تاریکی شهرند
در شهر جاری است
یک کاروان شمع
پیوسته هستند
روشنگر جمع
هستند آنها
جانباز اسلام
شهد شهادت
دارند در کام

میهن پُر است از
شمع شهادت
گشته درخشان
مرز ولایت

هر خانه دارد
عکس شهیدی
می تابد از آن
نور امیدی

شبهای این شهر
پُر چلچراغ است
در قلب هرکوی
یک شعله داغ است



می گفت دشمن دین
دارد دوباره نیرنگ
خواهد شود فراموش
آثار جبهه و جنگ

دشمن شکست خورده
از عزم شیر مردان
خواهد که محو گردد
جانبازی دلبران

اما نمی گذاریم
سنگر شود فراموش
هرگز نگشته خورشید
با فوت دیو، خاموش

آثار جبهه و جنگ

کافر در کماله، بن زیا
بهاای عشق را انداخت
بابا دوباره دیشب
رخت نبرد پوشید
مانند آن زمان که
چون شیر می خروشید
آن چفیه را دوباره
بابا به گردن انداخت
در ذهن خانواده
تصویر جبهه می ساخت
چون پا ندارد اینک
پوتین خود به من داد
بر خانواده خود
یک قلب خط شکن داد



پرواز جعفر

از تن جدا شد
آن دستِ دیگر
افتاد از زین
سردار لشکر

یک بال دیگر
روئید با درد
بر جای آن دست
بر کتف آن مرد

شد چون پرنده
جانباز اسلام
تا آسمان رفت
آرام، آرام

پروازِ جعفر
گردید تکرار
در فاو و سردشت
در شوش و سومار

دستی جدا شد
از پیکرِ مرد
یک بال روئید
بر کتفِ پُر درد

با دست دیگر
بگرفت شمشیر
می‌گشت دشمن
می‌گفت تکبیر

دشمن، هراسان
از رزم او بود
کوتاهتر، کوه
از عزم او بود

می ریخت دشمن
از دور آتش
بر پیکرِ مرد
می خورد ترکش



کربلای فرهنگ

چشم من مانده به جا
در حسینیه جنگ
تا که خون بارد در
کربلای فرهنگ

چشم من مانده به جا
در فرات ایثار
تا که یاری کند از
خیمه سبز بهار

چشم من مانده به جا
در مزار شهدا
تا نبینم هرگز
جلوه‌ای غیر خدا

چشم من مانده به جا
در خط آتش و خون
تا دوباره نکند
حمله آن دشمن دون

چشم من مانده به جا
پیش همسنگرها
تا همیشه باشد
دید بان آنها

چشم من مانده به جا
در تب آتش و درد
تا حفاظت کند از
آرمانهای نبرد



لحظه سبز

چشمهایم یک شب
نور حق را دیدند
از همان لحظه سبز
از بزم کوچیدند

چشمهایم اینک
آسمانی هستند
دیده بانهای دلم
جاودانی هستند

با نگاهی ابدی
چشم من مانده به راه
تا بیاید مهدی (عج)
در شبی سرد و سیاه

چشم من مانده به جا
در شب تیره جنگ
می خرامند آنجا
آن دو آهوی قشنگ

آهوان چشمم
نگرانند آنجا
پی چیزی هستند
آن دو چشم بینا

پی یک زیبایی
پی یک نور سفید
پی یک دست بلند
پی یک یار شهید



جهاد اکبر

بیسوادی و فساد
طرح اسرائیل است
گر که پیروز شود
فتح او تکمیل است

ما که پیروز شدیم
در جهاد اصغر
باز هم پیروزیم
در جهاد اکبر

مسجد و مدرسه ، باز
سنگر محکم ماست
راه ما راه (علی) است
راه او راه خداست

سر بلندیم چو کوه
پیش خلق دنیا
سر بزریم چو رود
پیش فرمان خدا

دشمنان می خواهند
ما نباشیم رها
باز هم می ریزند
بمب ها ، بر سر ما

بمب نامرئی جهل
بمب زیبای فساد
بمب نا آگاهی
بمب سیگار و مواد

فتنه های دشمن
این زمان پر رنگ است
فتنه فرهنگی
بدتر از هر جنگ است

هست واجب اینک
باز هم جنگ و جهاد
جنگ و پیکاری در
جبهه علم و سواد



یاد دیروز بخیر

تا غروب دیروز
 جبهه مردستان بود
 جای هر مرد، فقط
 در نبردستان بود

امتحان آسان بود
 در نبرد دیروز
 سخت تراز جنگ است
 امتحان امروز

گرچه پیروز شدیم
 در جهاد اصغر
 امتحانها باقی است
 در جهاد اکبر

یاد دیروز بخیر
 روز خوشترنگی بود
 اشک، خون، یکرنگی
 وه چه فرهنگی بود

یاد دیروز بخیر
 روز خونرنگی بود
 بهر پروانه شدن
 جبهه و جنگی بود

بچه‌ها می رفتند
 مرد، برمی گشتند
 مردها دنبال
 بال و پر می گشتند

بال آنها: ایثار
 پرشان: راز و نیاز
 شمعشان: روح الله
 جنگشان: جنگ نماز

روز طولانی جنگ
 روز پُر باری بود
 امتحانِ مردی
 همه جا جاری بود



جنگ اما زیباست

جنگ اما زیباست
در دفاع از ایمان
فتنه را باید کشت
طبق حکم قرآن

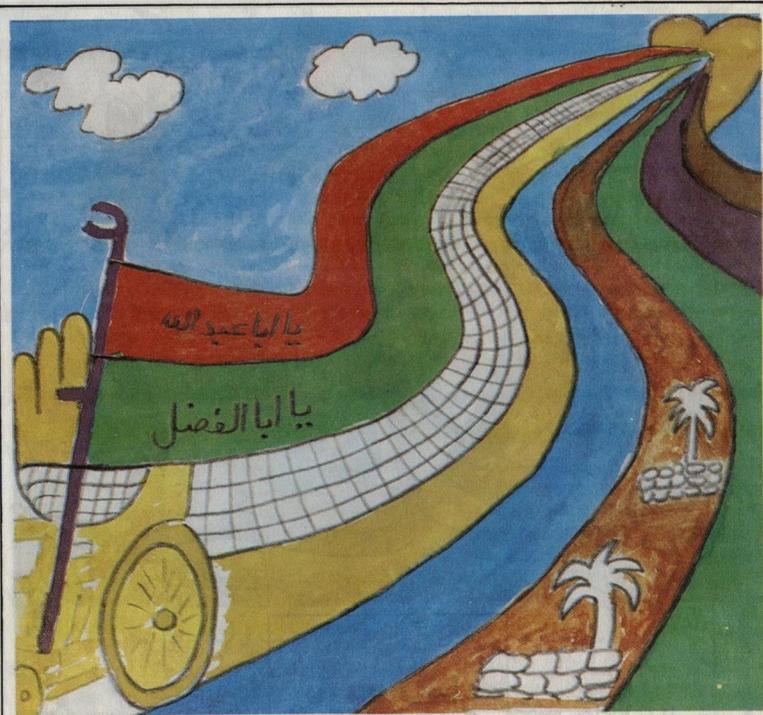
هست هر واجب دین
باعث خوشبختی
ترک هر واجب، هست
عامل بدبختی

جنگ ما واجب بود
جنگ ما بود جهاد
هست میهن اینک
سربلند و آزاد

جنگ یعنی آتش
جنگ یعنی کشتار
جنگ یعنی ترکش
جنگ یعنی رگبار

در جهان زوزه جنگ
بدترین آهنگ است
فقر و قحطی و فساد
ارمغان جنگ است

جنگ، کاری زشت است
زشت تر از هر کار
حیله شیطانهاست
جنگ و ظلم و کشتار



کاروان سرخ

تار و پودش : شعور و اندیشه
 وسعتش : از کویر تا دریا
 رنگ آن : آسمانی و خاکی
 ارتفاعش : به ارتفاع دعا

کاروان از فرات می آید
 عاشق و زخم خورده و عطشان
 می رود سوی خیمه مهدی (عج)
 کاروان بزرگ جانبازان

کاروان روی دوش خود دارد
 پرچمی ساده و پُر آوازه
 وصله خورده‌ست روی آن پرچم
 زخمهائی قدیمی و تازه

پرچم سرخ خاطرات نبرد
 پرچم خاطرات خط شکنان
 پرچم یا حسین و یا عباس
 پرچم پابرنه‌های زمان



تاریخ جانباز

هر سطر این تاریخ
 یک قلب بشکسته است
 هر حرف این تاریخ
 یک آه برجسته است

تاریخ پیر ما
 جانباز دوران است
 خون‌نامهٔ سبز
 اسلام و ایران است

تاریخ فردا را
 آیندگان دانند
 آنانکه با مهدی (عج)
 هم عهد و پیمانند

تاریخ ما سرخ است
 مثل شقایقها
 گلگون شده میهن
 از خون عاشق‌ها

هر فصل این تاریخ
 یک برگ‌ریزان است
 اما ز هر برگش
 شاهی‌گریزان است

هر برگ این تاریخ
 یک جبههٔ جنگ است
 هر نقطه، یک سنگر
 هر گوشه یک هنگ است

مردان پابرهنه

روزیکه آتش افروخت
دنیا علیه ایران
روزیکه پانهادند
خوکان به مرز شیران

روزیکه سنگ میزد
شیطان به شیشه دین
روزیکه بمب می زد
دشمن به ریشه دین

روزیکه هر جهانخوار
همرزم دشمنان بود
روزیکه جبهه کفر
اندازه جهان بود

روزیکه هر ستمگر
از کوفه سر درآورد
یابمب شیمیائی
یاتیر و خنجر آورد

روزیکه آتش و دود
با بوی خون درآمیخت
ایران به پای اسلام
هر دم ، شهید می ریخت

مردان پابرهنه
رو سوی جبهه کردند
ماندند پای برجا
تا دفع فتنه کردند

ستون ایثار

ایران بدون زینب
یک کودک یتیم است
کودک بدون مادر
در دام ترس و بیم است

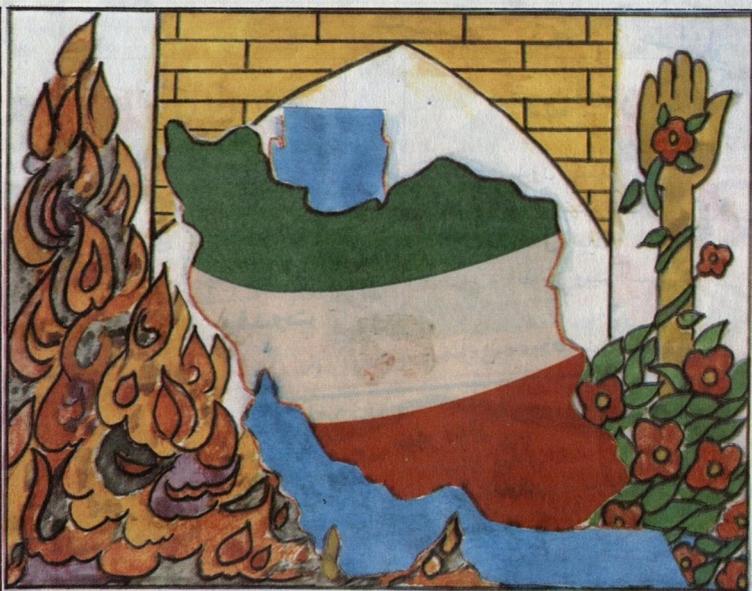
ایران بدون زینب
یک کشور ضعیف است
مانند شاخه ای گل
زیبای ولی نحیف است

زینب ، ستون ایثار
در خیمه گاه دین است
این کوه استقامت
پشت و پناه دین است

زینب مدافع حق
در کربلای جنگ است
میراث عشق مادر
این پرچم سه رنگ است

زینب ، ستاره صبر
در آسمان درد است
او چلچراغ ایمان
در عرصه نبرد است

زینب بدون ایران
بی یار و بی سپاه است
ایران بدون زینب
بی یار و بی پناه است



یادگار شهیدان

ایران داغدار
داده بسی جوان
اما نداده است
مهلت به دشمنان

ایران جاودان
بوده است یکه تاز
در راه دین حق
در یاری نماز

این مرز سرفراز
این پرچم سه رنگ
مانده است یادگار
از بچه های جنگ

ایران سربلند
دارد هزار راز
از پرچمی که هست
بر آن در اهتزاز

ایران سرفراز
دیده بسی گزند
از مکر دشمنان
از تیر و تیغ و بند

ایران سربلند
دارد به یادگار
صدها نبرد سرخ
در ذهن روزگار



دنیا کمک کرد

دنیا کمک کرد
دشمن جنایت
ویران نمودند
کردند غارت

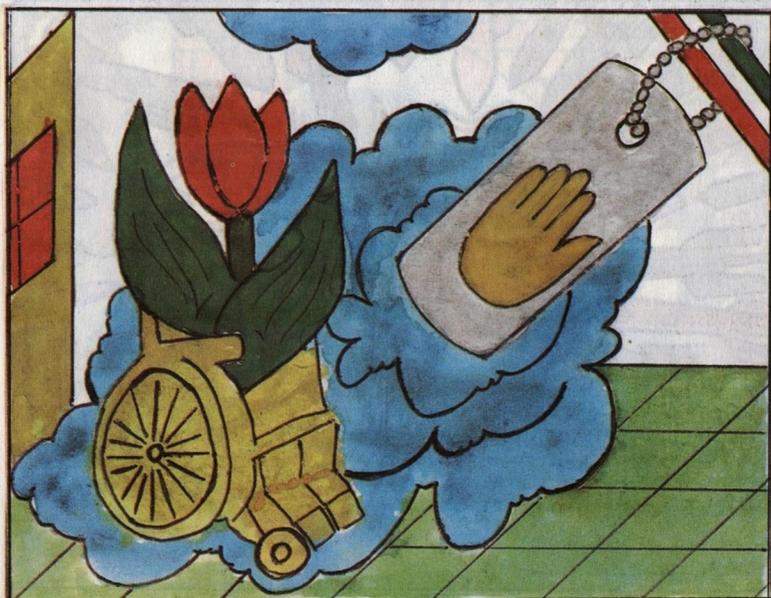
دنیا کمک کرد
با بمب و موشک
صدام رقصید
مثل عروسک

مولاکمک کرد
بر رهبر ما
بگریخت دنیا
از کشور ما

دنیا کمک کرد
بر دشمن ما
دشمن قوی شد
بازور دنیا
دنیا کمک کرد
دشمن به پا خاست
در مرز ایران
لشکر بیاراست

دنیا کمک کرد
دشمن، تجاوز
از غرب کشور
تا قلب هرمز

دنیا کمک کرد
تا دشمن ما
گیرد سه روزه
ایران تنها



معمای جانباز

از جان گذشتن
خواهد شجاعت
از خود گذشتن
خواهد شهامت

از جان گذشتند
آن قهرمانان
از خود گذشتند
این پهلوانان

معلول دشمن
از «جان» گذشته‌ست
جانباز ایران
از «خود» گذشته است

۳۴

آموزگارم
جانباز جنگ است
مشکل گشای
هر راز جنگ است

می‌گفت: رازی است
در قلب جانباز
باکس نگوید
إلا به همراز

از جان گذشتن
سخت است اما
از خود گذشتن
باشد معما



جنگ فراموشی

جنگی به اسم حرص
 جنگی برای پول
 خواهد به سرگرمی
 سازد مرا مشغول

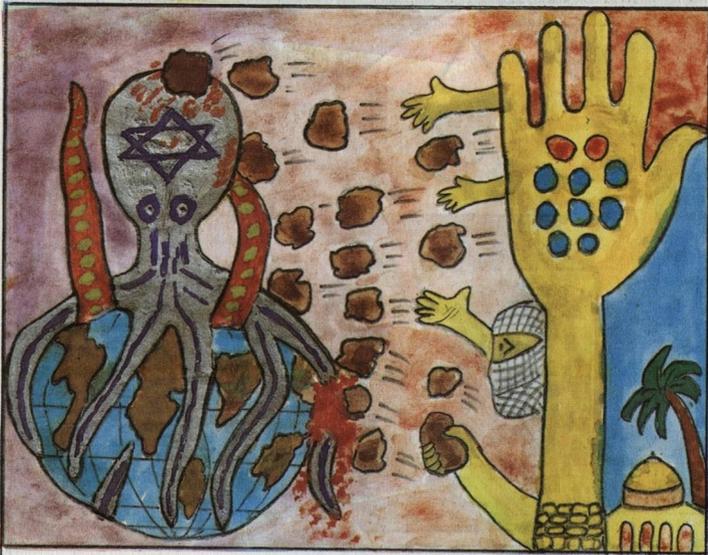
بر ما شده تحمیل
 جنگ فراموشی
 مرگ مُنورها =
 آغاز خاموشی

از سنگر مسجد
 بانگ اذان برپاست
 دشمن هراسان از
 جمع بسیجی هاست

از نو شده تحمیل
 جنگی دگر بر ما
 جنگی نهان و زشت
 با صورتی زیبا

یک جنگ فرهنگی
 با فکر اهریمن
 با صد خط حمله
 در کوچه و برزن

جنگی بدون توپ
 جنگی بدون تانک
 رزمندگان «رپ»
 سربازهایش «پانک»



او مثل ارباب است
 دنیا، همه نوکر
 وحشت بپا کرده
 در جان هر کشور

ما پوزه او را
 بر خاک مالیدیم
 ما، مرگ اسرائیل
 را، بارها دیدیم

چون آبرویش رفت
 در انقلاب و جنگ
 میمیرد آن شیطان
 در انقلاب سنگ

انقلاب سنگ

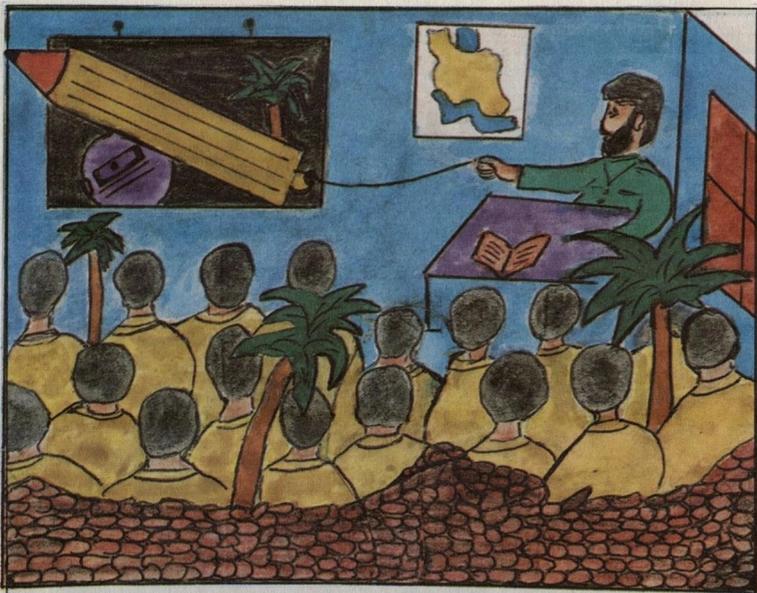
تقدیم به بچه های انتفاضه

۳۶

یک غده چرکین
 در پیکر دنیاست
 کابوس آن حتی
 در مغز آمریکاست

دارد تسلط بر
 کل جهان با پول
 افسانه دیگر نیست
 دارد حقیقت، غول

دنیا، چو بازیچه
 در دست آن غول است
 خون می مکد از خلق
 چون صاحب پول است



دزدیده از ما
فانوس، دشمن
خواهد که باشیم
بی دانش و فن

بی دانش و فن،
محتاج هستیم
او هست پیروز
ما، در شکستیم

فرمانده ما
آموزگار است
ما چون بسیجی
او پاسدار است

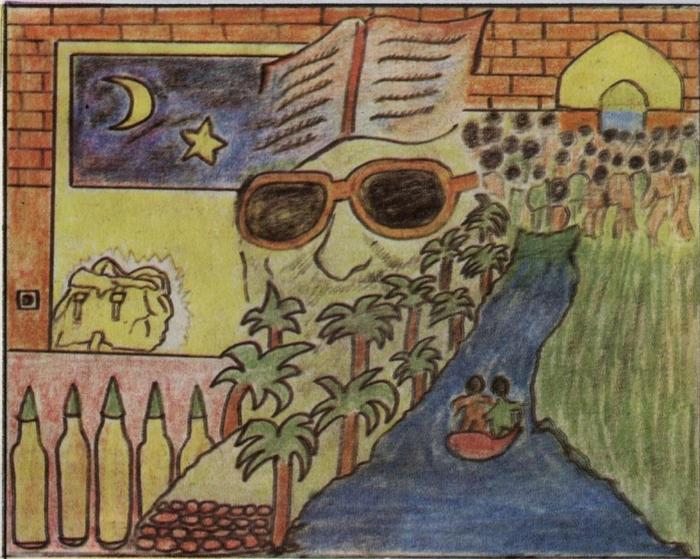
فانوس دانش

۳۷

ما همکلاسان
همسنگرانیم
در جبهه علم
رزمندگانیم

دانش چراغی است
در شام تاریک
باید به این نور
گردیم نزدیک

روز جهالت
شامی سیاه است
در آن سیاهی
صد دام و چاه است



من می نویسم قصه ای
هر شب درون دفترم
این مشق سرخ و سبز را
تکلیف کرده، رهبرم

هر شب کنار قصه ها
یک نوحه هم گل می کند
یاد امام لاله ها
او را چو بلبل می کند

هر شب تماشا می کنم
سریال کوله پشتی اش
بعد از تماشا می شوم
شاگرد درس کُشتی اش

سریال کوله پشتی

۳۸

هر شب پدر می آورد
یک کوله پشتی خاطره
در خانه قسمت می کند
از جبهه، مُشتی خاطره

پر می کشم تا جبهه ها
هر شب به همراه پدر
گم می شود مرغ دلم
در خنده و آه پدر

یک لحظه می خندم چو او
از شوخی همسنگران
یک لحظه می گریم ولی
با نوحه آهنگران



سلاح زهرا (س)

دشمن اگر بگیرد
با حيله، چادری را
خلع سلاح کرده
در جبهه، سنگری را

سنگر اگر فروریخت
«حجم عفاف» پیداست
رزمنده بی محافظ
در معرض خطر هاست

چادر سلاح «زهرا»ست
در یاری «ولایت»
هم کرده حفظ عصمت
هم از «علی» حمایت

هر چادر سیاهی
یک سنگر شهید است
تیری به قلب دشمن
هر چادر جدید است

این چادر سیاهت
هر چند، یک لباس است
از این لباس، دشمن
پیوسته در هراس است

زیرا که هم سلاحی است
کوبنده تر ز آهن
هم سنگری است محکم
در پیش روی دشمن

خاطرات آهوها

هر زمان قاب عکس عمومیم
می گذارم چو گل رو برویم
چشمهایش مثال دو آهو
می خرامند خندان به سویم

آهوان می برندم به کھسار
می برندم به دشت و چمنزار
می برندم به شهبای تاریک
در خطر خون و طوفان و رگبار

آهوان قصه گویان جنگند
دفتر سرخ دوران جنگند
آهوان گر چه اینک شهیدند
راوی فتح میدان جنگند

می فشارم به گرمی در آغوش
آن دو آهوی خندان و خاموش
می زنم بوسه بر چشم آهو
می دهم باز بر حرف او گوش؛

من که هنگامه‌ها آفریدم
فاتح و راضی و پر امیدم
حسرت سرخ من نیز این است
لحظه‌ای رهبرم را ندیدم .

چشم او چشم یک کاروان بود
چشم او چشم رزمندگان بود
چشم زیبای یک لشکر سبز
چشم بی خواب یک دیده بان بود.
* نقل از مجموعه شعر (توشیبهی به شهید)

بهار در زمستان

شب بود و میهن ما
در چنگ ظالمان بود
در پشت ابر تیره
خورشید حق نهان بود

اسلام و دین و قرآن
آن شب، غریب بودند
پروانه های ایمان
بالی نمی گشودند
دیوان، فرشته ها را
در خاک می کشیدند
قلب ستاره ها را
در سینه می دریدند

ناگه شهاب امید
در آسمان درخشید
قلب ستاره ها را
پیوند زد به خورشید
خورشید حق، خمینی
در شام تیره سر زد
آن بت شکن، دمامد
بر دیو شب، تبر زد

دیو سیاه و ظالم
یکباره شد فراری
بعد از فرار ظلمت
شد نور روز جاری

فجر آمد و زمستان
گردید چون بهاران
جای امام و گلها
خالی است بین یاران
* نقل از مجموعه شعر (شبهای آفتابی)



لاله عباسی ها

لاله عباسی ها
پیر و عباسند
هم به رنگ لاله
هم به رنگ یاسند

لاله عباسی، در
خودنمائی ها نیست
زینت گلخانه
یا خیابانها نیست

لاله عباسی ها
کربلائی هستند
مظهر ایثار و
باوفایی هستند

لاله عباسی ها
زخمی و جانبازند
لاله ها با آنها
همدل و همرازند

لاله عباسی ها
همه جا می رویند
کودکان، آنها را
با صفا می بویند

لاله عباسی ها
ساکت و آرامند
آشنايند، اما
همه جا، گمنامند

لاله عباسی، در
گلفروشی ها نیست
چونکه هرگز با پول
ارزشش پیدا نیست

لاله عباسی، در
خانه ها بسیار است
بی صدا و زیبا
روز و شب بیدار است



دیو در تل آویو

درنده حقیقی،
انسان خودپسند است
خودخواهی اش کلید
هر جنگ و هر گزند است

خونخوار این محله
دائم در احتکار است
درنده خیابان
آن فرد رشوه خوار است

یک غده جهانخوار
روئیده در تل آویو
این غده، واقعی کرد
افسانه های یک دیو

اینک که دشمن ما
اینگونه آشکار است
حمله به گرگ و روباه
تسلیم یا فرار است

روباه، بی پناه است
آن گرگ، بی گناه است
رنگ کلاغ، زیباست
چشم تو هم سیاه است

آن جغد فتنه گر نیست
نازش در آن نگاه است
خفاش، یار شب نیست
در انتظار ماه است

ضرب المثل برای
تشخیص راه و چاه است
این رهنما ولیکن
گاهی در اشتباه است

خونخوار واقعی، جز
انسان بی ادب نیست
دنیای او سیاه است
اما به رنگ شب نیست



آن درد بی نشانه

پیشانی بلندش
دریایی از شکن هاست
مادر، چو قایقی، غرق
در جذر و مد دریاست

آن درد می گریزد
از قلب داغ عباس
دردی دگر پس از او
گیرد سراغ عباس

یک درد بیشتر از
هر درد دیگر اوست
درد جهان اسلام
در سنگر سر اوست

۴۳

او بوسه می زند بر
قلب و نگاه بابا
تأثیر بوسه پیداست
در اشک و آه بابا

مهمان هر شب ما
در می زند دوباره
ناخوانده می زند سر
مهمان به ما هماره

بی آنکه واکنم در
پا می نهد به خانه
در داخل اتاق است
آن درد بی نشانه

آن درد می نهد پا
بر صورت شقایق
سرخ و کبود و زرد است
بابا در آن دقایق



شِگَرْد کِهکشانها

ما ذره های ناچیز
بی نام و بی نشانیم
هم ما و رهبر ما
از پابرهنگانیم

ما، در خلیج ایثار
قایق نشستگانیم
بر قلّه محبت
ما پرشکستگانیم

بر صورت شهیدان
چون شبنمی روانیم
از آسمان چکیدیم
اشک فرشتگانیم

ما پرچم سه رنگی
بر قلّه زمانیم
فریاد سبز اسلام
در گوش این جهانیم

مشک و فای عباس
در عصر تشنگانیم
تکرار آن حماسه
در آخر الزمانیم

نام و نشانی ما؟:
«شِگَرْد کِهکشانیم»
در جنگ و در نیایش
قلبی در آسمانیم

پروانه‌ها می‌سوزند



مهتاب می‌بارد
بر شانه‌های شهر
تا صبح بیدارند
پروانه‌های شهر

پروانه‌هایی که
هم مهربان هستند
هم در دفاع از گل
آتششان هستند

پروانه‌های جنگ
هشیار و بیدارند
هرچند، زخمی سخت
بر بال خود دارند

برگرد شمع حق
آرام می‌سوزند
تا نونهالان را
هشیاری آموزند

پروانه‌ها در شب
با شعله همکارند
در قلب هر شعله
یک بال می‌کارند

پروانه‌ها در روز
بالاله هم‌دینند
از قلب هر لاله
یک شعله می‌چینند

یک باغ پروانه است
هر مسجدی در شهر.
قلب بسیجی‌هاست،
گلدسته هر شهر.

تو شبیهی به کدام

ای پدر، ای جانباز
تو شبیهی به کدام
کوه یا اقیانوس؟
چشمه؟ یا ماهِ تمام؟

تو شبیهی به کدام
معبدی عطرآمیز؟
تکدرختی در دشت؟
یا گلی در پاییز؟

تو شبیهی به چه چیز
بلبلی کنج قفس؟
یا به یک گل؟ یک شمع؟
یا به پروانه و بس؟

تو شبیهی به چه کس
پُردلی در یک رزم؟
بیدلی در محراب؟
همدلی در یک بزم؟

تو شبیهی به کدام؟
هیچیک مثل تو نیست؟
همه ناقص هستند
پس همانند تو کیست؟

ای پدر، ای جانباز
تو شبیهی به شهید
به علمدار حسین
به ابوالفضل رشید.

* نقل از مجموعه شعر (تو شبیهی به شهید)

فردای آفتابی

فردای تو چه رنگی است
مشکی، سپید، آبی؟
آینده تو ابری است؟
یا گرم و آفتابی

طعم چه داشت دیروز
بازی، تلاش یا درس؟
خوشمزه بود یا تلخ؟
مثل امید یا ترس؟

امروز درچه فکری؟
فکر حساب، املا؟
فکر گذشته یا حال
یا فکر حال و فردا؟

امروز میتوانی
بذرگلی بکاری
فردا نمی توانی
بذری به کف بیاری

آینده هست نزدیک
نزدیکتر ز دیروز
دیروز لحظه ای بود
یک لحظه نیز امروز

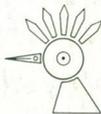
فردای تو چه رنگی است
مشکی سپید آبی؟
آینده تو ابریست؟
یا گرم و آفتابی؟

* نقل از مجموعه شعر (ستاره ها و اشاره ها)

نظرات ، انتقادات و پیشنهادات شما همسنگران عزیز فرهنگی را
به دیدهٔ منت و سپاس خواهیم نگریست .
هدهد

مقام معظم رهبری:

همه ما از جنگ فارغ شدیم، اما این جانباز است که تا آخر عمرش از جنگ فارغ نخواهد شد. زیرا با دستش را، با چشمش را، با پایش را، با سلامتش را از دست داده، بنابراین نه اسرای ما، نه خانواده‌های شهدا، نه شهدای عالیقدر ما، حتی نه سرداران بزرگ ما، هیچکدام با جانبازان از این جهت که جانباز یک موضوع ماندگار جنگ است قابل مقایسه نیستند.



انتشارات همد

شیراز: فلکه گاز - خیابان خاکشناسی - چاپخانه حافظ - انتشارات همد

تلفن: ۳۰۶۰۸۹ (۰۷۱)

۲۰۰ تومان

This document was created with Win2PDF available at <http://www.win2pdf.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.
This page will not be added after purchasing Win2PDF.